درس پانصد و شصت و نهم

تمایز تشکیک در ماهیت

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

صحبت در بحث تشکیک بود که مرحوم شیخ شهاب در تمایز بین مفاهیم چه ذهنیه و چه خارجیه، قسم چهارم از تمایز را که به معنای تمایز تشکیک در خود ماهیت است را مطرح کردند. طبعاً قبل از ایشان کسی به این مسئله متفطن نبود و اختلاف را در عوارضی می‌دانستند که آن عوارض بر صورت اتحاد در نوع بر آن اشیاء خارجی عارض شده باشد.

اقسام تمایز

چون همان‌طوری‌که عرض شد تمایز، چه تمایز در مفاهیم ذهنیه و یا تمایز در اشیاء خارجیه، یا به تمام ذاتیات است مثل اختلاف بین جوهر و عرض یا اختلاف بین دو مقولهٔ عرضیه مثل کم وکیف و یا مسئلهٔ تمایز به اختلاف در بعضی از ذاتیات است که اشتراک در بعضی از ذاتیات در جنس و اختلاف در فصل مثل تمایز در انواع خارجی [است] و همین‌طور قسم سوم که مطرح کردند تمایز در اعراض است یعنی در ذاتیات تمایزی وجود ندارد حالا به‌واسطهٔ شرایط و مقارنات و اعراض می‌بینیم که بین افراد و مصادیقِ یک ماهیتی اختلاف هست. اختلاف صنفی باشد یا غیر صنفی باشد برگشت همهٔ اینها به اعراض است.

بنابراین در واقع می‌شود گفت که اینها یک نوع حصر عقلی را قائل شدند چون ما آنچه که در عالم مفاهیم در اشیاء خارجی داریم یا به ذاتیات شیء برمی‌گردد و یا به عوارض خارجیه برمی‌گردد و خود ذاتیات هم به دو قسمتِ تمام ذاتیات یا بعضی از ذاتیات [تقسیم می‌شود]. به‌خاطر این قضیه طبعاً یک حصری را در اینجا قائل شدند و مسئلهٔ افتراق را خارج از این سه نوع نمی‌دانند. این مطلب و مسئله از نظر بعضی از حکمای اشراق ناتمام است و آنها قائل به قسم رابعی شدند که به‌واسطهٔ آن قسم رابع طبعاً می‌توان گفت که حصر، حصر تام است و آن اختلاف نه در ذاتیات و نه در بعضی عوارض خارجیه بلکه در اصل خود ماهیت این تعارض، تمایز، اختلاف و افتراق بین دو مصداق انجام می‌گیرد؛ یعنی خود ماهیت یک ماهیت سِعی و کش‌دار است و برگشت این مسئله به این است که ماهیت را دارای یک حقیقت خارجیه بدانیم یا یک مفهوم سعهٔ ذهنی بدانیم که آن مفهوم سعهٔ ذهنی یک اسمی از اسماء بر آن بار می‌شود و به آن اسم از اسماء مسمی می‌شود.

مثلاً مفهوم قرمزی را درنظر بگیرید خب این قرمزی کیفی است که عارض می‌شود اما چه موقع آن قرمزی در عالم ذهن بر آن مفهوم و تصور ذهنی شما قابل حمل است و تسمیه، تسمیهٔ صحیح و درست است؟ در وقتی که ذهن شما دقیقاً بیاید و بین دو رنگ را امتیاز بدهد؛ یعنی آن رنگ نارنجی‌رنگ و پرتقالی را در ذهنتان مشخصاً از رنگ قرمز جدا کنید. وقتی که توانستید در ذهنتان بگویید که این قرمز است از آن نقطه قرمزی شروع می‌شود. همین‌طور ادامه پیدا می‌کند تا می‌رود به یک جایی که قرمزی به‌اندازه‌ای شدید می‌شود که از آن به بعد دیگر ذهن شما نمی‌تواند اطلاق قرمز بودن را بر آن مفهوم ذهنی کند. اگر سیب‌های متعددی در اینجا در کنار هم قرار بدهید مشاهده می‌کنید این مسئله در سیب خیلی محسوس است که رنگ قرمزی در سیب‌ها خیلی متفاوت است. از قرمزی کم‌رنگ شروع می‌شود تا همین‌طور قرمزی متوسط و عادی تا به حدی می‌رسد که گاهی اوقات که انسان یک سیبی را می‌بیند خیال می‌کند دیگر به سیاهی اشبه است! یعنی رنگ سیب آن‌قدر در قرمزی شدید شده است که آن‌طور که معروف است می‌گویند: «سیبی که سهیلش نزند رنگ ندارد»![1] خیلی در معرض ستارهٔ سهیل قرار گرفته‌اند حتماً از آن‌وقت که بیرون آمد صاف به این‌هم خورده است! این‌طور نقل می‌کنند.

علیٰ‌کلّ‌حال این قرمز بودن همین‌طور مراتب دارد. وقتی از شما بپرسند که از آن شخص سؤال بکنید که آقا سیب قرمز داری؟ آن دکان‌دار جعبه‌ها را نشان می‌دهد و می‌گوید که آقا ببین از اینجا تا اینجا همه سیب قرمز هست. شما می‌بینید که همهٔ اینها قرمز هستند ولی در قرمز بودن متفاوت هستند و درجات متفاوت دارند. شما هیچ‌وقت به هیچ‌کدام از اینها سبز نمی‌گویید. سبز یک مفهوم دیگری دارد. حتی هیچ‌وقت به اینها نارنجی نمی‌گویید که نزدیک قرمزی است چون نارنجی یک مفهوم دیگری دارد و فرق می‌کند. حتی سیاه هم نمی‌گویید چون سیاه فرق می‌کند ولی آن اواخر که دارید به بعضی‌ها نگاه می‌کنید می‌بینید این دیگر به قرمزی نمی‌خورد و این از شدت قرمز بودن دارد خارج می‌شود و به رنگ بعد از قرمزی مثلاً رنگ زرشکی که تقریباً آن نقطهٔ کمال قرمزی هست به‌نظر می‌آید تا آن حد می‌رسد. بنابراین احساس می‌کنیم که یک مفهوم سعی برای خود این قرمز بودن وجود دارد و همهٔ مراتب را می‌گیرد درحالی‌که قرمزی و قرمز بودن خودش یک مفهوم است ولی در عین مفهوم بودن مراتب متفاوتی دارد.

مرحوم شیخ شهاب می‌فرمایند که این اشتداد و تمایزی که الآن در اینجا هست به چیز دیگری غیر از رنگ نیست نه‌اینکه حالا چون این سیب بزرگ‌تر است قرمز بودنش زیادتر است. نه! حتی ممکن است بزرگ‌تر

---

[1] . امثال و حکم، دهخدا، ج ۲، ص ۶۳۰:
چوب معلم به کسی ننگ ندارد *** سیبی که سهیلش نزند رنگ ندارد

باشد و قرمزی آن کمتر باشد، از این نظر نیست بلکه خود قرمزی یک مفهومی است که ذهن شما نمی‌تواند آن مفهوم را سِعی نداند و نمی‌تواند آن مفهوم را فقط در یک مرتبه منحصر کند بلکه دارای مفهوم متعددی است و همین دلیل بر این است که ذهن شما این مسئلهٔ تشکیک در مقوله را پذیرفته است. خود حجم و وزن... حالا به نفس وزن کاری نداریم چون ممکن است در آن شبهه بشود، وزن دخلی در این قضیه ندارد چون ممکن است خود قرمزی را تصور کنید بدون اینکه آن را نسبت به چیزی عارض کنید؛ آنچه که الآن در ذهنتان دارید و بر پنج‌تا سیب که در مراتب مختلف هستند بر هرکدام از اینها قرمزی را اطلاق می‌کنید به‌خاطر این نیست که قرمزی در ذهن شما برگرفته از خود این سیب‌های خارجی است بلکه قرمزی در ذهن شما وجود دارد منتها بر چیزی عارض نشده است. به‌محض اینکه در ارتباط با خارج با یکی از این مواردی که به‌عنوان طبیعت مهمله در ذهن شما قرار دارد [برخورد می‌کنید] شما هرکدام از اینها را بر آنچه که در ذهن دارید منطبق می‌کنید، این مسئله است.

پس ذهن شما نیامد قرمزی را از این قرمز خارج بگیرد قرمز در ذهن شما بوده است حالا چه سیب باشد و چه به‌جای آن پرتقال باشد و چه به‌جای آن توپ باشد هیچ تفاوتی از این نظر ندارد. چه به‌جای آن فرش باشد. این رنگ فرش‌ها را دیده‌اید؟ اینکه الآن در اینجا هست قاعدتاً بااینکه در آنجا هست یکی است یا مثلاً بعضی از آن رنگ‌های فرش تفاوت می‌کند. این قرمزی که الآن جلد این کتاب دارد کم‌رنگ‌تر از قرمزی‌ای است که الآن فرش این میزانش را دارد و همین‌طور در اشیاء مختلف ولی در هردو می‌گویید که جلد کتاب قرمز است و رنگ فرش قرمز است. خب اینکه می‌گویید که جلد کتاب قرمز است چه کسی این را به شما یاد داده است؟ چه کسی به شما تعلیم کرده است که یک اسم را در دو مصداق متفاوت به‌کار ببرید؟! غیر از این است که قبلاً در ذهن شما نمونه‌برداری شد و آن اصلش در ذهن شما وجود داشت؟! چون آن اصل وجود داشت هنگام مواجههٔ با اعیان خارجی شما هرکدام را به اصل خود برمی‌گردانید و در تمایز بین اشیاء خارجی نمی‌آیید آن قرمزی شدید را که در ذهن دارید به این کتاب نسبت بدهید، نه! می‌گویید که این کتاب قرمز است ولی [قرمزی آن] خیلی زیاد نیست. اینکه می‌گویید که خیلی زیاد نیست با چه چیزی مقایسه کردید؟ درحالی‌که شیء دیگری در اطراف این کتاب وجود ندارد. با چه چیزی مقایسه کردید؟ با آن مفهوم سعی که در ذهن هست، با او مقایسه کردید. بعد یک‌دفعه اگر از زیر عبا یک کتاب دیگر بیرون بیاورند جلوی شما بگذارند و بگویند که [قرمزی] این چطور است آقا؟ می‌گویید که قرمزی این از این شدیدتر است. باز دوباره آن چیزی که در اینجا مقایسه شده همان مفهوم سعی است که در ذهن هست و آن دارای طبقهٔ خاصی هست و هَلُمَّ جَرّاً.

وجود مفاهیم تشکیکیهٔ لا یتناهی در ذهن

پس ممکن است که ما در ذهن ـ ممکن است یعنی واقعیت دارد نه‌اینکه ممکن است ـ مفاهیم تشکیکیهٔ لا یتناهی اگر بخواهیم اسمش را بگذاریم شاید اغراق باشد ولی علیٰ‌کلّ‌حال هرکدام آنها قابل انقسام هستند، مفاهیم تشکیکیه به‌نحو سعی از اول در ذهن خود داریم. این مسئله همان چیزی است که شیخ اشراق را وادار کرده است که ایشان بفرمایند که ما غیر از تمایز در ذاتیات و اعراض که سه نوع تمایز هست، به یک تمایز در نفس مفاهیم و ماهیت شیء معتقد هستیم که آن تمایز، تمایز تشکیکی است؛ یعنی باعث تشکیک می‌شود. وقتی که این متفکر و ناظر به این اشیاء خارجی نگاه کند از یک نقطه‌نظر می‌بیند اینها مثل هم هستند و یک اسم بر همهٔ اینها اطلاق می‌شود. هم به این قرمز و هم به آن قرمز اطلاق می‌شود. این اشتراک در اینها انسان را به تشکیک و شک می‌اندازد که نکند اینها که در یک جنس هستند از دو مقولهٔ مختلف باشند. این قرمزی مربوط به یک مقوله باشد و این قرمزی مربوط به یک مقوله باشد. یعنی یک نوع ایجاد شک کردن به‌واسطهٔ اختلاف در نفس ماهیت برای انسان حاصل می‌شود درحالی‌که هردو یک ماهیت دارند و در خود ماهیت اتحاد دارند.

این مسئله مربوط به قرمزی است حالا در مورد حجم و سیاهی هم همین‌طور است و اقسام سیاهی وجود دارد. فرض کنید الآن آن چیز سیاهی که می‌بینیم و همین جعبه‌ای که در مقابل من هست، الآن ذهن من به این جعبه سیاه می‌گوید و به این قسمت هم باز سیاه می‌گوید و هردو سیاه هستند. منتها سیاهی مراتب دارد. طبعاً سیاهی‌ای که عبا آن سیاهی را دارد با آن سیاهی‌ای که مثلاً کیف دارد باز اشتداد دارد. رنگ سیاه هم خودش دارای مراتب مختلفی است. از نقطهٔ شروع صحت تسمیه تا نقطهٔ اختتام صحت تسمیه این سیاهی را می‌بینید که دارای عرض عریضی است که به همهٔ موارد اختلافِ اینها سیاهی گفته می‌شود.

تمایز مقوّمات ذاتی از مقسّمات عرضی

این سیاهی از کجا آمده است؟ آیا از فصل آمده است؟ یعنی فصلی در این قسم از سیاهی هست که آن فصل در آن دیگری نیست؟ پس این فصل آمد و دو مصداق خارجی را جدا و تقسیم کرده است؟ اگر این‌طور باشد فصل که همیشه فصل مقوم است و باعث جدا شدن دو نوع از یکدیگر است، نه باعث جدا شدن دو شخص و دو مصداق در تحت یک نوع. هیچ‌گاه فصل مقوم شیء نمی‌تواند مقسّم خود آن شیء باشد. مقسّم جنس است نه مقسم خود آن صنف. بله، عوارض خارجیه مقسّم هستند و افراد را که در تحت نوع واحد هستند، آن افراد را به مصادیق متعدده تقسیم می‌کنند ولکن فصلی که در اینجا هست که آن فصل باعث می‌شود سیاهی از سایر رنگ‌ها تمیز داده بشود و سیاهی از قرمزی و سفیدی و سبزی خارج بشود، آن فصل نمی‌تواند خود آن مفهومی را که در تحت نوع سیاهی قرار دارد را تقسیم کند.

بنابراین با محالیت مقسّم بودن مقوّم سیاهی این مسئله روشن می‌شود که این اختلاف نمی‌تواند از فصل خود سواد باشد، اختلاف به خود سواد برمی‌گردد و خود آن سواد دارای حقیقت تشکیکیه‌ای است که دارای مراتب است. البته بعضی چیزها هم داریم که مشکک نیست یعنی تشکیک برنمی‌دارد ولی در آنچه که قابل تشکیک هست مثل عوارض و امثال‌ذلک اشکالی از این نقطه‌نظر ندارد. این کلام شیخ اشراق بود.

حکمای مشاء بر ایشان ایراد گرفتند که عرض شد ایرادشان چه بود و پاسخی که از این قضیه داده شد [هم بیان شد] و نظر مرحوم صدرالمتألهین هم نسبت به این قضیه مثبت بود. البته عرض کردیم که خود ایشان نسبت به مسئلهٔ حرکت جوهریه بعداً یک نظریه‌ای دارند که آن نظریه را بیان می‌کنند. این مطلب تا اینجا بماند ببینیم اگر وقت بود می‌توانیم به مطلب بعد برسیم یا نه.

فصل (۵) فی الشدةِ و الضعفِ.
لَعلکَ کُنتَ مَقروعَ السَّمعِ فی طَبقاتِ العُلومِ أنَّ کُلَّ مُتمایزینِ فی الوجودِ أوِ العَقلِ فَتمایزهُما و افتراقهُما إمّا بِتمامِ ماهیتهِما مِن دونِ اشتِراکٍ ما جوهریٍ بَینهُما أو بِشیءٍ مِن سِنخِ الماهیةِ بَعدَ اشتِراکِ طَبیعةٍ ما جوهریةٍ بَینهُما فالمُشترکُ جِنسٌ و المُعیِّناتُ فُصولٌ و مُحصلاتٌ لِطبائعِ نوعیة و التَّرکیبُ تَرکیبٌ اتِّحادی أو بِأمورٍ عَرضیةٍ بَعدَ اتِّفاقهِما فی تَمامِ الحَقیقةِ المُشترکةِ و المُتحصلُ أفرادٌ شَخصیةٌ أو صِنفیةٌ و التَّرکیبُ تَرکیبٌ اقترانی.[1]

شما در منطق و همین‌طور در سایر مبادی علوم این‌طور متوجه شدید که متمایزین در وجود یا عقل تمایز و افتراقشان یا به تمام ماهیتشان است یعنی تمایز تمایز ذاتی است بدون اشتراکی که آن اشتراک، اشتراک جوهری باشد. مثل تمایز بین دو مقوله از مقولات مثل کم و کیف که اصلاً تمایز اینها تمایز جوهری است و تمایز بین جوهر و عرض که اصلاً اینها از نظر نفس جوهر با همدیگر اختلاف دارند.

منظور از ترکیب اتحادی

یااینکه تمایز در بعضی و قسمی از ماهیات است و در طبیعت جنسیه اینها با همدیگر اتفاق دارند. دراین‌صورت مشترک، جنس می‌شود و معینات، فصول می‌شوند و برای طبایع نوعیه محصلات می‌شوند که طبایع نوعیه را تشکیل می‌دهند آن‌وقت ترکیب بین جنس و فصل، ترکیب اتحادی می‌شود چون ترکیب جنس و فصل ترکیب انضمامی نیست یعنی ترکیبی است که خود فصل، محقق جنس است نه‌اینکه خارج از آن جنس در خارج است و به این ترکیب، ترکیب اتحادی می‌گویند.

قسم سوم از اقسام تمیز، تمیز به امور عرضیه بعد از اتفاقشان در آن حقیقت نوعیه است، آن حقیقت مشترکه‌ای که آنجا هست. و متحصل چیست؟ افراد شخصیه یا صنفیه و خارجی یا اصناف هستند که خود آن اصناف هم دارای اشخاص هستند. شخص به‌عنوان مصداق و صنف هم به‌عنوان طبیعتی که ذو افرادٍ هست

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۲۷.

ولکن همه در تحت آن نوعِ واحد هستند. ترکیب، ترکیب اقترانی می‌شود یعنی این به ماهیت آن شیء کار ندارد و اشیاء خارجی باعث شده است که این شخص از آن شخص دیگر و این صنف از صنف دیگر به‌واسطهٔ امور خارجیه جدا بشود که اقتران این عرض و قرین باعث افتراق بین مصادیق خارجیه شده است.

وَ لا أجدکَ مِمَّن تَفطنتَ هُناکَ بِقسمٍ رابعٍ ذَهبَ إلیهِ فَلاسِفةُ الإشراق یَنقدحُ بهِ الحَصر و هوَ أنَّ الافتراقَ رُبَما لا یَکونُ بِتمامِ الماهیةِ و لا بِبعضٍ مِنها و لا بِلواحقٍ زائدةٍ عَلیها.[1]

گمان نمی‌کنم شما متوجه قسم رابعی شده باشید که فلاسفهٔ اشراق این مطلب را فرمودند که دیگر حصر تمام می‌شود. افتراق چه‌بسا به تمام ماهیت نیست مثل افتراق دو مقوله و همین‌طور افتراق به بعضی از ماهیت هم نیست مثل افتراق بین انسان و غنم و همین‌طور به لواحق و عوارض خارجیه که زائد بر او حمل [می‌شود]. مثل دو غنم که مثلاً پشم یکی سفید است و پشم یکی سیاه است. دو فرد از غنم و گوسفند را فرض کنید یکی شاخ دارد و یکی شاخ ندارد. شاخ‌دار!!

آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی *** آدمی را بر زمین نگذاشتی
گربهٔ مسکین اگر پر داشتی *** تخم گنجشک از زمین برداشتی[2]

می‌گفت که خدا خر را می‌شناخت که به او شاخ نداد! بعضی‌ها تا یک‌خرده یک چیزی پیدا کنند فوراً شاخ می‌زنند!

بَل بِکمالٍ فی نَفسِ الماهیةِ بِما هیَ هیَ و نَقصٍ فیها بِأن یَکونَ نَفسُ الماهیةِ مُختلفةَ المَراتِبِ بِالکَمالِ و النَّقصِ و لَها عَرضٌ بِالقیاسِ إلی مَراتبِ نَفسِها وَراءَ ما لَها مِنَ العَرضِ بِالقیاسِ إلی أفرادِها المُتضمنةِ لَها.[3]

بلکه به کمالی در خود ماهیت **بما هی هی** [است]، خود آن ماهیت دارای کمال و نقص است. به چه نحو؟ خود ماهیت دارای مراتب کمال و نقص است و یک عرضی به قیاس به مراتب خودش دارد یک عرض عریضی دارد و همهٔ مراتب خودش را می‌گیرد. غیر از آن عرضی که به قیاس به افرادش است و غیر از آن جنبهٔ مفهومیت و طبیعت مهمله‌ای که دارد و به‌واسطهٔ آن طبیعت مهمله بر هرکدام از افراد متواطی خارجی صادق است خود آن ماهیت هم در ذات خودش دارای عرض است. ممکن است که تصور کنیم بعضی از ماهیت‌ها دارای این مسئله نیستند. مثلاً اگر خود انسان را از دیدگاه عادی به نظر شیخ اشراق درنظر بگیریم، انسان دارای یک ماهیت و عرض عریضی بالنسبة به افراد خارجی است ولی خودش در ذات خودش اشتداد و ضعف ندارد. آدم، آدم هست و دیگر فرق نمی‌کند. انسان هم بر انسان صغیر هم بر انسان کبیر هم بر شاب هم بر شیخ هم بر زن و هم بر مرد بر همهٔ اینها انسان به‌عنوان تواطی صدق می‌کند. پس این انسان در ذات خودش گرچه دارای

---

[1] . همان، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.

[2] . مواعظ و مثنویات سعدی، شماره ۳۶، با قدری اختلاف.

[3] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۲۸.

عرض عریض بالنسبة به افراد است ولی در خود ذات و ماهیت خودش مراتب کمالیه ندارد. حالا نسبت به این دیدگاه عادی [این‌طور است] اما در دیدگاه حقیقی اگر ما انسان را دارای همان حقیقت ربطیه بدانیم آن نسبت به مراتب مختلف دارای مراتب سِعی و نقص هست و افراد از این نقطه‌نظر تفاوت می‌کنند ولی یک ماهیت است علاوه بر اینکه دارای یک حقیقت متواطی نسبت به افراد هست خودش هم در ذات خودش دارای سعه است. فرض کنید حقیقت سیاهی یا ماهیت قرمزی. قرمز در عین اینکه یک قرمز نسبت به میلیاردها مصادیق خارجی به‌عنوان تواطی صدق می‌کند ولی درعین‌حال خود این ماهیت قرمزی هم دارای مراتب مختلفی است که این اختلاف و تشکیک در نفس ماهیت هست بدون مصادیق خارجی، اصلاً کاری به مصادیق خارجی نداریم. لذا شما در تصاویر ذهنی خودتان می‌توانید این مطلب را تصویر کنید تا آنجایی که می‌توانید و ذهن قدرت دارد می‌تواند این رنگ احمرار را در ذهن ایجاد کند بدون اینکه مصداقی در ذهن برای او تصور بشود. این مطلب، مطلب تشکیک در ماهیت است که مرحوم شیخ اشراق به این مسئله اشاره می‌فرمایند.

مُختلفةُ المَراتِبِ بِالكَمالِ و النَّقصِ و لَها عَرضٌ بِالقِياسِ إلى مَراتبِ نَفسِها وَراءَ ما لَها مِنَ العَرضِ بِالقِياسِ إلى أفرادِها المُتضمنةِ لَها و لِغيرِها مِنَ الفُصولِ و اللَّواحِق و هذا مِمّا وَقعَ فيهِ الاختلاف بَينَ الفَريقينِ فاحتجَّت أتباعُ المَشائيةِ على بُطلانِه.

[]بدون مصداق و صرف‌نظر از آن عرض عریضی که بالنسبة به افراد خودش و بالنسبة به آنچه که در خارج هستند دارد، خود این ماهیت در ذات خودش دارای افرادی هست و اصلاً به مصادیق کاری ندارد. این قسم رابع است که باعث اختلاف شده است که مشائین قائل شدند به اینکه این باطل است چون ما سه تمایز بیشتر نداریم. دلیلشان چیست؟

بِأنَّ الأكملَ إن لَم يَكن مُشتملاً عَلى شَيءٍ لَيسَ فى الأنقصِ فَلا افتراقَ بَينهُما و إن اشتملَ عَلى شَيءٍ كَذا فَهوَ إمّا مُعتبرٌ فى سِنخِ الطَّبيعةِ فَلا اشتراكَ بَينهُما و إمّا زائدٌ عَليها فَلا يَكونُ إلاّ فَصلاً مُقوماً أو عَرضياً زائداً.

اگر اکمل مشتمل بر چیزی نیست که در انقص نیست پس دیگر فرقی بین اینها نیست. پس باید اکمل یک چیزی داشته باشد و اگر آن اکمل مشتمل بر یک چیز زائد بر آن چیزی است که در انقص هست یا آن شیء زائد در اصل طبیعت برمی‌گردد یعنی اصلاً افتراق افتراق ذاتی است مثل دو مقولهٔ مختلف کم و کیف؛ مقولهٔ اضافه و مقولهٔ حرکت، ربطی به همدیگر ندارند اینکه اصلاً اشتراکی در واقع وجود ندارد. یا زائد بر آن طبیعت است که این‌هم از این دوتا خارج نیست. یا فصل مقوم است یا عرض زائد است. با این کیفیت این مسئله را رد کردند.

تلمیذ: اینکه مرحوم ملاصدرا دارد که هر فردی یک نوع است، این مسئله آیا با آن سازگاری دارد؟

استاد: آن مطلب را بعد در بحث حرکت جوهریه ذکر می‌کنیم. الآن اینجا این مسئله مطرح نمی‌شود و بعد باید در وجود مطرح بشود. البته خود ایشان هم به‌طور ناقص این مسئله را فرمودند حالا ما در آنجا تکمیلش

می‌کنیم و آن مسئله به تشخص در وجود برمی‌گردد. هر وجودی در تنزل خودش به هر ظهوری که درمی‌آید آن ظهور مختص به خود اوست و او هیچ ارتباطی با ظهور دیگر در مقام مظهریت ندارد و همین مسئلهٔ لا تِکرارَ فی التَّجلی در آنجا می‌آید و ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾[1] در آنجا می‌آید. این به اینجا مربوط نیست که فعلاً داریم صحبت می‌کنیم.

علت عدم دسترسی انسان به فصل مقوم یک شیء

آن ماهیت برای هر وجودی که قالب زده بشود فقط این منحصر به خود اوست و ارتباطی با دیگری ندارد مگر در یک مفاهیم مبهمه و یک انسان و اشتراک کلی. لذا امثال مرحوم بوعلی فرمودند که ما نمی‌توانیم به فصل مقوم هر شیء پی ببریم برای همین نکته است که هر شیئی دارای ماهیت مختص به خودش هست. در عین اینکه از نظر منطقی در تحت یک ماهیت کلیه قرار می‌گیرد ولی درعین‌حال بالدقة العقلیه هر شیئی دارای یک ماهیت و ظهور خاص است.

تلمیذ: یعنی آن ماهیت منطقی ماهیت ماهیت‌ها است؟

استاد: بله، یعنی به‌عنوان یک حقیقت مبهمه است.

وَ هذا الاحتِجاجُ معَ قَطعِ النَّظرِ عَنِ انتِقاضهِ بِالعارضِ رَدیٌّ جِداً بَل هوَ مُصادرةٌ عَلی المَطلوبِ الأولِ إذِ الکَلامُ فی أنَّ التَّفارقَ قَد یَکونُ بِنفسِ ما وَقعَ فیهِ التَّوافقُ بَینَ الشَّیئینِ لا بِما یَزیدُ عَلیه.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: با قطع نظر از نقض شدنش به عارض، این اصلاً ردی است و ردائتش هم به‌خاطر این است که شما در اینجا نتوانستید حصر عقلی ثابت بکنید. نقض عارضی که در اینجا شد در جلسهٔ قبل عرض کردیم که مقصود ایشان چیست. منظور این است که شما آمدید آن تمایز را از ذاتیات به عارض برگرداندید و گفتید که در دو شکل که مانند همدیگر هستند این تمایز نمی‌تواند تمایز ذاتی باشد. اگر تمایز، تمایز ذاتی باشد بنابراین به‌طورکلی دیگر اشتراکی بین دو مصداق نباید وجود داشته باشد. شما آمدید تمایز ذاتی را موجب عدم اشتراک دو شیء دانستید که دو شیء مثل دو مقوله که در ذاتیات به تمام معنا اختلاف داشته باشند دیگر مابه‌الاِشتراکی بین آنها وجود ندارد چه برسد به اینکه حالا در جنس باهم شریک باشند یا در جنس [شریک نباشند] و در فصل شریک باشند، یا به عرض.

بنابراین اگر قرار بشود که دو شیء بخواهند باهم اشتراک داشته باشند درعین‌حال تمایز [داشته باشند] مسئله‌اش فقط به مسئلهٔ عرض برمی‌گردد که در عرض، دو شیء در ذاتیات با همدیگر شریک هستند و هردو یک جنس و فصل دارند اما در عالم خارج عرض این عرض سیاهی است و عرض آن عرض سفیدی است.

---

[1] . سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:
«هر روز خداوند در ارادهٔ خاص و شأن جدیدی است.»

اینجا می‌گوییم که اینها مابه‌الاِشتراک و مابه‌الاِختلاف دارند و این تمایز در اینجا حاصل می‌شود. پس اگر این امتیاز و افتراق در ذات باشد این امتیاز و افتراق باعث می‌شود که دو شیء با همدیگر شرکت نداشته باشند و وقتی که شرکت نداشته باشند دیگر تشکیکی در اینجا معنا ندارد چون تشکیک یعنی به شک انداختن، انسان به شک می‌افتد که آیا این دو را در تحت یک حقیقت بنامد یا در تحت دو حقیقت بنامد؟!

مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند که این اشکال به خود عرض وارد می‌شود. خب بگویید ببینم وقتی که دوتا کتاب که هردو مثل همدیگر هستند این اسفار است و این‌هم اسفار است و این دارای جلد قرمز هست و این‌هم دارای جلد قرمز هست اینها در چه با همدیگر شریک هستند؟ در خود طبیعت نوعیه باهم شریک هستند. جنسشان یکی است، کاغذ است و فصلشان هم یکی است ماده و اینها همه یکی هستند منتها اینها در عرض با همدیگر اختلاف دارند. خب آن اختلافی که اینها در عرض دارند به چه برمی‌گردد؟ آن اختلاف در عرض به ذاتی خود عرض برمی‌گردد نه به شیء دیگر، یعنی در ذاتی خود قرمزی داریم مراتب مختلفی می‌بینیم پس باز در اینجا تمایز به ذات برگشت! شما دارید تمایز را از ذاتی به عرضی برمی‌گردانید بعد می‌گویید که حصر، حصر عقلی است یا تمایز در جنس است پس از اصل قضیه خارج است یعنی اصلاً اینها در جنس با همدیگر اختلاف دارند یا در جنس اختلاف ندارند و در فصل باهم اختلاف دارند مثل انسان و غنم یا در فصل هم اختلاف ندارند در صنف و در شخص در عرض باهم اختلاف دارند مثل دو گوسفند سیاه و سفید از یک طبیعت نوعیه که اینها در عرض [اختلاف دارند].

نقش عوارض در تمایز مصادیق

پس اختلاف در عین اشتراک برگشت به عرض دارد، نه برگشت به ذاتیات. چون وقتی که شما جنس و فصل را از تحت قضیه خارج می‌کنید دیگر اشتراکی باقی نمی‌ماند! بین انسان و گوسفند که دیگر اشتراکی باقی نمی‌ماند، یک اشتراک در جنس است. آن اشتراکی که هست و بعد یک امتیاز هست، آن اشتراک واقعی به دو شخص از تحت یک جنس برمی‌گردد که برگشت آن به عرض است. خب خود عرض در اینجا در ذاتش باهم اختلاف دارند! وقتی که شما یک عرض سیاهی را درنظر بگیرید ما یک نوع سیاهی که نداریم ما صد قسم سیاهی داریم. از سیاهی کم شروع می‌شود که اسمش را مدادی [خاکستری] می‌گذارند تا به یک سیاهی می‌رسد که می‌بینیم اوه اوه چقدر مشکی است! اینکه این مراتب مختلفی که در طول سیاهی هست این سیاهی به ذات سیاهی برمی‌گردد یا به یک عرض دیگری برمی‌گردد که آن عرض عارض بر سیاهی شده است؟ به خود سیاهی برمی‌گردد! پس باز در اینجا تمایز به ذات برگشت.

لذا مرحوم آخوند می‌فرمایند: کلام آنها در اینجا به خود عارض نقض می‌شود. این عارض که باعث

شده است این دوتا باهم اختلاف پیدا کنند، تمایز خود این عارض تمایز ذاتی است و خود این عارض دارای مراتب متشککهٔ ذاتی است! خب در اینجا چه می‌گویید؟! پس اینکه می‌گویید که اصلاً در ذاتیات نمی‌شود تمایز و اشتراک وجود داشته باشد نه [این طور نیست]! ما می‌بینیم یک عارض در عین اینکه تمام این موارد سیاهی مشترک در همهٔ افراد عارض هستند درعین‌حال اینها هم دارای مراتب مختلف هستند. همهٔ اینها دارای مراتب مختلف سیاهی هستند.

مع قَطعِ النَّظرِ عَنِ انتِقاضهِ بِالعارضِ رَدیٌّ جِداً بَل هوَ مُصادرةٌ عَلی المَطلوبِ الأولِ إذِ الکَلامُ فی أنَّ التَّفارُقَ قَد یَکونُ بِنفسِ ما وَقعَ فیهِ التَّوافقُ بَینَ الشَّیئینِ لا بِما یَزیدُ عَلیه.

اصلاً این مصادره بر مطلوب است. ما داریم می‌گوییم که إذِ الکَلامُ فی أنَّ التَّفارقَ قَد یَکونُ بِنفسِ ما وَقعَ فیهِ التَّوافقُ شما آمدید مصادره به مطلوب کردید و دوباره همان حرف اول را زدید که یا این امتیاز به تمام ذاتیات است یا امتیاز به فصل است یا به عارض است! همان حرف را دوباره تکرار کردید و چیز اضافه در اینجا نگفتید! ما می‌گوییم که نه، غیر از آن که سه قسم امتیاز داریم قسم چهارم را داریم. شما بیا قسم چهارم را رد کن! شما قسم چهارم را رد نکردید و دوباره همان حرف اول را زدید که یا امتیاز به تمام ذاتیات است مثل کم و کیف یا امتیاز به فصل است مثل انسان و غنم یا امتیاز به عوارض است مثل عوارض صنفی و شخصیه. خب همان حرف را زدید نیامدید قِسم چهارم ما را رد کنید درحالی‌که ما قسم چهارم را اثبات کردیم.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد